

بررسی آراء و اندیشه های سیاسی اسماعیلیان با تاکید بر گفتمان امامت

زهره علوی دقیق

دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

محمد سپهری (نویسنده مسئول)

استاد گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مهرناز بهروزی

استادیار گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱، سال ۱۹ شماره ۷۲- صفحه ۱۴۶-۱۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۶

چکیده:

«اختلاف در جانمایی» مهم ترین عامل شکاف در میان شیعیان بوده است و شکل گیری فرقه اسماعیلیه از این عامل مهم ناشی می شود. این فرقه نقشی مهم در حیات سیاسی - اجتماعی مسلمانان داشته و از زاویه تحلیل سیاسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. سوال این پژوهش این است که مفهوم مرکزی یا دال برتر گفتمان سیاسی اسماعیلیان یعنی مفهوم «امام» دارای چه شاخص های است که همه مفاهیم دیگر و دال های حاشیه ای در ارتباطی «التفاتی» با آن قرار دارند و به اعتبار آن اهمیت می یابند؟ فرضیه مطرح شده آن است که اهمیت جایگاه امام در عرصه مادی و معنوی باعث شده تا مبانی فقهی و کلامی دانش سیاسی اسماعیلیان وجود امام را بر جامعه مقدم داشته و کلیت فلسفه سیاسی اسماعیلیان بر گرد او سامان یابد به گونه ای که جامعه اسماعیلی در کنار او هویت می یابد. بر اساس یافته های این پژوهش، امام اسماعیلی به اعتبار هر عصری و مصلحت گفتمان سیاسی حاکم گاه غایب بوده و گاه حاضر، آنچه که مهم است و تغییرناپذیر، حرمت فرامین امام است که به جهان اسماعیلیان معنا می بخشد. پژوهش حاضر با تکیه بر منابع کتابخانه ای و با روش توصیفی و تحلیلی نگارش یافته است.

واژگان کلیدی: اسماعیلیان، امامت، ائمه ستر، تاویل، شریعت

مقدمه:

در میان نهضت های علوی بر ضد خلافت عباسی، جنبش های اسماعیلی از اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا مبارزات و نبردهای سخت و خستگی ناپذیرشان صدمات سختی بر پیکر سازمان دولت و خلافت عباسی و کارگزاران آن وارد ساخت و نقش بسزائی در تجزیه و فروپاشی آن داشته است. پیدایش اسماعیلیه به اختلافات مذهبی و کلامی که در اواسط قرن دوم هجری در میان شیعیان پدید آمد باز می گردد. این فرقه نیز چون بسیاری از فرقه های اسلامی در پی اختلاف نظر در مساله جانشینی بوجود آمده است. جریان اسماعیلیه پس از انشعاب از بدنه اصلی شیعه در جهت گفتمان سازی برای اندیشه سیاسی خود، به امامت به عنوان رکن اصلی هویت بخشی تاکید ویژه ای کرد. از این روی در مبانی اندیشه سیاسی اسماعیلیان همه اموری دنیوی و معنوی بر محور امامت تفسیر و تبیین می گردد. در نوشتار پیش روی ضمن توجه به چگونگی شکل گیری اسماعیلیه بر مبنای منابع فرقه شناسی به بررسی مهم ترین شاخص های اندیشه سیاسی اسماعیلیان بر تاکید بر امامت خواهیم پرداخت. در خصوص اسماعیلیان پژوهش های زیادی انجام شده و بسیاری از نویسندگان هم در لابلای مباحث خود به اندیشه سیاسی آنان پرداخته اند. با این حال در کمتر پژوهشی گفتمان امامت به عنوان دال مرکزی اندیشه سیاسی اسماعیلیان که همه امور دینی و دنیای ذیل آن تفسیر و تبیین می گردد، در مقاله ای مورد توجه قرار گرفته است.

انشقاق اسماعیلیه

اسماعیلیه، یکی از فرق شیعه است که در اواسط قرن دوم هجری پدیدار گشت و سپس به شاخه ها و گروه هایی چند منقسم شد. اسماعیلیان، همچون شیعیان امامی، امامت را به نص می دانستند، اما درباره سلسله امامان پس از امام صادق (ع)، با دیگر پیروان آن امام دچار اختلاف گشتند. این فرقه نام خود را از اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) گرفته است. این شاخه از شیعه افزون بر نام اسماعیلیه، نامی که گویا اسماعیلیان هرگز آن را بکار نبردند (دفتری، ۱۳۷۵، ۱۱۱) به نامهای دیگری نیز معروف گشته اند، از جمله غزالی دانشمند معروف اهل سنت که در مخالفت و معارضا با اسماعیلیان نیز شهرت ویژه دارد، آنان را به جهت اعتقاد به باطن آیات قرانی و روایات، باطنیه

نامیده است. قرامطه، خرمیه، تعلیمیه و سبعیه نام های دیگری است که غزالی بر این فرقه نهاده است. (غزالی، بی تا، ۱۳-۱۷) همچنین مبارکیه (بغدادی، ۱۳۲۸ق، ۴۶) از دیگر نامهای است که بسیاری از نویسندگان فرق از آن نام برده اند.

خرمدینیه، بابکیه، محمره از دیگر نامهایی است که از سوی دشمنان اسماعیلیه بدانها نسبت داده شده است. (دفتری، همان، ۱۱۱) این در حالی است که براساس منابع اسماعیلی، الدعوه یا الدعوه الهادیه رایجترین نامی است که خود اسماعیلیان از اولین روزهای دعوت آن را استعمال می کردند.

چگونگی شکل گیری و بوجود آمدن اسماعیلیه از دشوارترین و مبهم ترین دوره های تاریخ اسماعیلیان است و آن چیزی که به ابهامات دامن می زند سال درگذشت اسماعیل، نوع ارتباط وی با امام صادق(ع) و امام موسی کاظم(ع) و دلیل جابجایی امامت از وی به برادرش امام کاظم(ع) و در نهایت ارتباط گروه اسماعیلیه در دوران آغازین با فردی غالی بنام ابوالخطاب است که مورد طرد امام صادق(ع) قرار گرفت.

در حالیکه در دوران حیات امام صادق(ع) جایگاه و شخصیت علمی حضرت و نفوذ معنوی وی در میان مردم سبب اتحاد نیروهای شیعی شده بود با رحلت امام صادق(ع) یکی از بزرگترین انشعاب ها در درون شیعه بوجود آمد و براساس منابع بعد از رحلت امام صادق(ع) برسر جانشینی وی میان شیعیان اختلاف درگرفت و این اختلاف به شکل گیری چندین فرقه انجامید.

۱- گروهی معتقد بودند: امام صادق(ع) زنده است و نمرده و نمی میرد و مهدی آخرالزمان اوست. سرانجام روزی آشکار خواهد شد و بر مردمان فرمانروایی خواهد کرد. وقتی او ظهور کرد زمین را پر از قسط و عدل می نماید که پر از ظلم و ستم شده باشد زیرا وی مهدی قائم است. این گروه از آنجایی که از اتباع عجلان یا عبدالله بن ناووس بصری بودند، مشهور به ناووسیه شدند. (بغدادی؛ همان، ۲۳)

۲- گروه دیگر براین باور بودند که امامت بعد از امام صادق(ع) به فرزند ارشدش اسماعیل می رسد.* لذا طرفداران این نظریه معروف به اسماعیلیه شدند. اسماعیلیان معتقدند: امامت اسماعیل طبق نص صریح امام صادق(ع) بوده، چون که اسماعیل فرزند ارشد حضرت بوده است. این گروه براین مدعا

بودند که اسماعیل در زمان حیات امام صادق(ع) فوت نکرده است بلکه برای اینکه از دید دشمنان مخفی بماند غایب شده است و به زودی ظهور خواهد کرد و او همان مهدی قائم است. استدلال این گروه بر این اساس بود که امامت اسماعیل توسط امام برحق خبر داده شده است و هرگز امکان ندارد امام خلاف واقع سخنی بگوید بنابراین چگونه می توان پذیرفت که اسماعیل در گذشته باشد.

دریک تقسیم بندی دیگر که به دوره آغازین شکل گیری آن برمی گردد اسماعیلیه به سه گروه تقسیم می شوند:

گروه اول معتقدند که مرگ اسماعیل از روی تقیه اعلام شده و او مهدی موعود است. از نظر نوبختی(نوبختی، بی تا، ۲۳۴) و از دیدگاه شهرستانی(شهرستانی، ۱۹۶۹ م، ۱ / ۲۷ و ۱۶۷) به اسماعیلیه واقفه مشهورند چون در اسماعیل متوقف شدند.

گروه دوم به مرگ اسماعیل در زمان پدر یقین دارند و معتقدند که فرزند اسماعیل از سوی امام صادق به امامت منصوب شده است این گروه بر خود نام مبارکیه نهادند(بغدادی، همان، ۴۶). دسته سوم در امامت محمدبن اسماعیل توقف کردند که در تاریخ به سبیه مشهورند(نوبختی، همان، ۶۱-۶۳) و قرمطیان که به اعتقاد بسیاری از نویسندگان قدیم و جدید همان اسماعیلیان هستند از گروه سوم می باشند.

علاوه بر سمیطیه یا شمیطیه معتقدان به امامت محمدبن جعفر مشهور به دیباج و فطحیه معتقدان به امامت عبدالله افطح گروه دیگری موسی کاظم را به عنوان امام شناختند. این همان گروه است که شاخه امامیه از آن تداوم یافته است. محور جنبش اسماعیلیه در حقیقت پس از درگذشت امام صادق(ع) محمد بن اسماعیل بود. از آنجایی که دوره امامت وی با دوره ای از اختفاء شروع شد به محمد مکتوم معروف گردید.

پس از مرگ محمد بن اسماعیل طرفداران وی دو گروه شدند گروهی منکر مرگ وی شدند و گفتند او هفتمین و آخرین امام است. او همان مهدی موعود است که قیام خواهد کرد. گروه دیگری که اقلیت را تشکیل می دادند با پذیرش مرگ محمد بن اسماعیل امامت را در فرزندان او جاری ساختند

از این دو گروه، گروه نخست سلف قرامطه قلمداد می‌شوند و گروه دوم سلف فاطمیان مصر هستند. (دفتری، همان، ۱۲۳).

ائمه دوران ستر

دوره‌ی میان امامت محمد بن اسماعیل و عبدالله مهدی (پایه گذار دولت فاطمیان مصر) که دوره امامان غایب است، در تاریخ حیات اسماعیلیان به دوره ستر معروف گشته است. دوره ستر که در واقع دوره حیات امامان غائب است ارتباط بین مردم و امام از طریق حجت برقرار می‌شود. منابع تاریخی از سه امام به نامهای عبدالله مستور، احمد مستور، حسین مستور، در دوره ستر نام برده‌اند. در دوران ستر نام و محل اقامت امامی که امامت وی مقبول پیروان بود فقط برای عده‌ای خاص و وفادار معلوم بود که آنها تحت عنوان حجت، حلقه اتصال امام و پیروانش بودند. به گونه‌ای که افراد حتی اسم امام مستور خویش را نمی‌دانستند. در بین مورخان حتی درباره نام امامان این عصر اختلاف نظر است به روایت فاطمیان امامان مستور عبارتند از: محمد بن اسماعیل، عبدالله، احمد، حسین و عبدالله و بنا به روایت نزاریه: محمد بن اسماعیل، احمد، محمد دوم، عبدالله و عبدالله. ولی اکثر مورخان اسماعیلی نام ائمه مستور بعد از اسماعیل را چنین آورده‌اند: محمد بن اسماعیل، عبدالله بن محمد، احمد بن عبدالله، حسین بن احمد که آخرین ائمه مستور است. (نجلام، ۱۳۷۲، ۱۵۷).

پطروشفسکی محقق روسی می‌نویسد: «در فاصله قرنهای دوم و سوم هجری اسماعیلیه به دو فرقه تقسیم و منشعب شدند، یکی از آن دو کماکان پس از مرگ محمد بن اسماعیل اعقاب او را به امامت مستور قبول داشت بعد از قرن چهارم پیروان این گروه را اسماعیلیه فاطمیه نامیدند. پیروان شاخه دیگر بر این عقیده راسخ بودند که شمار ائمه نیز مانند پیامبران مرسل (آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم) نباید از هفت بیشتر باشد و بدین سبب، محمد بن اسماعیل امام آخر شمرده می‌شود. به عقیده ایشان، پس از وی امامانی پدید نخواهند آمد. اکنون باید فقط چشم به راه و منتظر ظهور پیامبر هفتم قائم المهدی بود که اندکی پیش از روز قیامت ظهور خواهد کرد. این فرقه فرعی که فقط هفت امام را قبول داشته «سبعیه» (هفت امامی) خوانده شد و بعدها در نیمه دوم قرن سوم هجری ایشان را «قرمطیان» نامیدند. وی می‌افزاید: تقسیم اسماعیلیه مدتی مدید قطعی نبوده؛ زیرا که امامان مستور را پرده ضخیم از اختفا و استتار پوشانده بوده و ایشان رابطه

مستقیم با توده بیرون خویش برقرار نمی‌کردند و حتی کسی از نام آنان نیز خبر نداشت بدین سبب اختلاف بر سر قبول و یا عدم قبول ایشان موجب بروز دشمنی میان افراد دو شاخه یاد شده نمی‌گردید و غالباً همه ایشان را گاه اسماعیلی به طور اعم و گاه «سبعیه» و یا قرمطی می‌نامیدند. این وضع تا آغاز قرن چهارم هجری باقی بود». (پطروشفسکی، ۱۳۵۴، ۲۹۷).

مورخان عموماً اطلاعات خود را در باره ائمه ستر از مورخ بزرگ اسماعیلی داعی ادریس عماد الدین بن حسن (متوفی ۸۷۳هـ) مؤلف کتاب «عیون الاخبار» که از مهمترین منابع اسماعیلیه بشمار می‌رود، اخذ کرده‌اند و صحت و سقم آنها معلوم نیست؛ زیرا امامان اسماعیلی در این عصر از روی تقیه در پرده و ستر بودند و کسی از حقیقت حال آنها خبر نداشته است.

حسین مستور در سال (۲۶۸هـ.ق) در گذشت و فرزندش علی مشهور به عبدالله یا عبدالله در حالیکه هشت سال بیشتر نداشت جانشین شد. با به امامت رسیدن علی بن حسین (عبدالله مهدی) دوره ستر تاریخ اسماعیلیان پایان می‌پذیرد و مرحله‌ای تازه از حیات اسماعیلیان شروع می‌گردد.

دوره‌ای که آگاهیهای بیشتری از آن در اختیار است. عبدالله مهدی که با نامهای علی و سعید نیز مشهور است در سال (۲۶۰هـ.ق) متولد گردید و در حالیکه هشت سال بیشتر نداشت وارث امامت پدر شد. مهمترین اصلاح دینی وی ادعای امامت بود. در حالیکه بنابر عقیده اسماعیلیان نخستین تنها هفت تن امام خوانده می‌شدند و آخرین آنها محمد بن اسماعیل بود و رهبران اسماعیلیه بعد از وی حجت تلقی می‌شدند که حلقه ارتباط امام غائب و پیروانش بودند.

ادعای امامت عبدالله مهدی موجب گردید اسماعیلیان بدو شاخه تقسیم شوند. گروهی به امامت عبدالله مهدی وفادار ماندند و گروهی دیگر سربه مخالفت برداشتند که به قرمطیان مخالف معروف گشتند. این اختلاف و درگیری قرامطه و فاطمیان تا اوایل سده چهارم طول کشید تا بار دیگر قرامطه به بیعت فاطمیان درآمدند. (کامل حسین، همان، ۷۲۳).

اندیشه سیاسی اسماعیلیان

چهارچوب بنیادی اندیشه دینی و سیاسی اسماعیلی، در حقیقت، در همان مرحله آغازین تاریخ اسماعیلیه گذاشته شده بود. در حقیقت با نگاهی به سیر تاریخی اسماعیلیان و انشقاق دو جریان از بدنه اصلی آن یعنی فاطمیان و جریان قرمطیان، به نظر می‌رسد که سنت های فکری و عقلائی

اسماعیلی شکل مانوس خود را پیدا کرده بود. بر اساس یافته های محققان جدید، سنت های عقلانی و فکری از قرار معلوم نهضت یکپارچه و متحد اسماعیلی، درست از حوالی سال (۲۸۶ه.ق) عرضه کرده بود. پس از آن، این اسماعیلیان فاطمی بودند که شرح و بسط بیشتری دادند و گاهی نیز در آنها تجدید نظر و یا اصلاح کردند. (دفتری، ۱۳۹۳، ۱۶۳)

اندیشه سیاسی و عقاید کلامی مذهب اسماعیلیان، پیچیده ترین و در عین حال پیرامنه ترین و عمیق ترین عقاید کلامی و فلسفه دینی است که در اسلام پدید آمده است. این طرز تفکر دینی در مسیر خود تحت ارشاد و تعلیم امامی مجرب و معلمی معصوم بیان و تفسیر شده است. این تفسیر و بیان در جهت سعادت و پی بردن به اسرار جهان و حقایق زندگی، برای اسماعیلیان طرح ریزی شده است. این فلسفه، تفسیر و بیان اسرار جهان، از راه تأویل ها و تعبیرهایی از سوی بزرگان گفته شده تا آنها بتوانند از زندگی دنیا بهره بیشتری ببرند. در حقیقت مسیر فکری اسماعیلی، بیشتر جنبه صوری و دنیایی دارد تا اینکه روحانی و عرفانی و اخروی داشته باشد. اندیشه سیاسی و فلسفه دینی اسماعیلی فاطمیان، دارای جهات مختلفی است؛ از جهتی بر تخیلات منظم و تشبیهات و تمثیلهای منطقی متکی و مبتنی است و از جهتی دیگر مراتب و دور های شریعت های هفت گانه پیامبران اولوالعزم و از سویی دیگر در به کار بردن تأویلات در ظواهر شریعت به ترتیبی ظاهراً مقبول، متوسل شده اند که شباهت زیادی به گونه تأویلات از باب تصوف و عرفان دارد. از جهتی هم در بیشتر عقاید و مسائل کلامی در باب امامت و وصایت با شیعیان دوازده امامی هم صدا و هم عقیده اند. (فضائی، ۱۳۷۴، ۱۶۳)

عقاید شیعه اسماعیلیان فاطمی در عین حال که با تخیلات و گرافه گویی های پیچیده آمیخته شده، با مسائل فلسفی و عرفانی نیز همراه گشته است. از این رو شیعیان اسماعیلی درباره امامان خود گرافه گویی های فلسفه گونه قائل شده اند که در عقاید کلامی شیعیان دوازده امامی دیده نمی شود، مانند؛ تفاوت هایی که اسماعیلیان میان وصی و امام، امام و قائم قیامت، ناطق و اساس معتقد شده اند که در مذهب شیعه دوازده امامی چنین عقایدی به چشم نخورده است. به طور کلی اساس و بنای عقیده و تفکر مذهبی اسماعیلی به دو نحو توجیه شده است: یکی بر مبنای شناخت ظواهر شریعت یا عبادت و آداب و رسوم عملی که آن را فرایض دینی می خوانند که جنبه طریقت دارند

و دیگری شناخت باطن و حقیقت شریعت یا عبادت عملی که جنبه موضوعیت و هدف بودن، دارد. عقاید کلامی اسماعیلیان فاطمی را از نظر کیفیت و مراحل تکون و تکامل باید در سه مرحله مورد بحث قرار داد.

عقاید آنها در مرحله نخست همان عقاید عمومی شیعه است. در این مسائل که علی بن ابی طالب (ع) امام و جانشین اصلی پیامبر اکرم (ص) و وصی مخصوص اوست. همچنان که فرزندان او تا امام جعفر صادق (ع) جانشینان مخصوص او هستند. مسیر فکر دینی اسماعیلیان از امام صادق (ع) به بعد در مرحله دوم و خاصی می افتد و از امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر بن صادق آغاز می شود و شکل ویژه اسماعیلی به خود می گیرد و مسائل تازه ای در باب امامت و نبوت و قیامت و ادوار شرایع تکوین می شود و باطنی گری یعنی شیوه تأویل ظواهر شریعت به معانی باطنی به میان می آید. در مرحله سوم از تکون و تکامل شیوه کلامی و فکر دینی اسماعیلی، فصل دیگری باز می شود که مربوط به عقاید اسماعیلیان نزاری ایران و عراق و تعلیمات حسن صباح می باشد که آن مرحله را به نام « مسئله تعلیم » و اصول چهارگانه حسن صباح خوانده اند. (فضائی، همان: ۱۶۶-۱۶۵).

۱- مسئله آفرینش در اندیشه اسماعیلی:

مهمترین بخش از اندیشه سیاسی اسماعیلی از مبانی و اصول کلی اعتقادی اسلامی و شیعی تشکیل می شود، اما پاره ای از میراث های عقلی و روحانی یونانیان و گنوسیای نیز در آن آمیخته بود (کوربن، ۱۳۸۰، ۱۱۷). تصور آیین کهن اسماعیلی از خداوند و ارکان جهان روحانی و مادی، به تعبیرات نوافلاطونیان نزدیک بود. (مادلونگ، ۱۳۸۶، ۲۴۲).

جذابیت الهیات نوافلاطونی برای افکار اسماعیلی به علت اثبات برتری کامل خداوند و تنزیه مطلق او بود. آنها برخلاف تمام مکاتب کلامی درصدد اقامه برهان بر وجود خدا برنیامدند، بلکه برای شناخت خدا، راه سومی جز از طریق عقل و دل پیشنهاد کردند و آن راه امامان بود (همان، ۲۴۴ و ۲۴۷). از آن جا که اسماعیلیان معتقد بودند؛ خداوند هرگز شناخته و درک نمی گردد، از این رو اگر شناختی هست فقط توحید و تقدیس و تمجید اوست (دفتری، ۱۳۷۵، ۲۷۶) فلذا در طرح مسائل آفرینش و چگونگی صدور موجودات از مبدأ کل به فلسفه زنون یونانی ناظر بودند.

آنها در این باب گفته اند که صدور موجودات متکثر و اجسام گوناگون در کیفیت و صورت مبدأ کل که واحد مطلق است محال به نظر می رسد. زیرا؛ از یکی جز یکی صادر نمی شود. بنابراین لازم است در آفرینش موجودات به ترتیبات زیر متوسل شد:

نخستین مخلوق مبدأ یا به اصطلاح صادر اول ، عقل کل بوده است که دارای دو جهت است: جهت وحدت و جهت کثرت. از کثرت عقل، نفس کل و از نفس کل هم نفس های جزء صادر شده است. از نفس های جزء نیز طبایع و موجودات متکثر و اجسام و اعراض جوهر پدید آمد. (فضایی، همان ، ۱۶۹)

۲- دیدگاه اسماعیلیان درباره نبوت

در فلسفه اسماعیلیان هدف از آفرینش، رسیدن به کمال و درجات انسانی است و هیچ انسانی نمی تواند با تکیه بر عقل و توانایی های خود به این مهم نائل آید. از این رو لازم است خداوند او را در این راه راهنمایی کرده به هدف برساند. پیامبران واسطه های تعلیم طریق تکامل انسان اند. این اندیشه مبنای لزوم بعثت در تفکر اسماعیلیه است. (همان، ۱۷۱)

۲-۱- تعریف ناطق و امام و جایگاه آن

بنا بر تعالیم اسلامی، دو واژه نبی و رسول به پیام آوران از جانب خدا گفته می شود. اسماعیلیان واژه ناطق را ویژه پیامبرانی می دانند که از بالاترین مرتبه نبوت بهره مندند. در اصطلاح، ناطق اولین حد در دوره خود بوده و مردم را به خداپرستی دعوت می کند. او از کمال بی نهایت بهره برده است. افعال صالح او سبب پیروی و تبعیت مردم است. شناخت ناطقان ضروری است؛ زیرا شناخت وجود ائمه وابسته به شناخت ناطق و مرتبه او، اقرار به جایگاه آنهاست. (دفتری، ۱۳۸۱، ۹۶).

نظام هستی شناسی و جهان شناسی اسماعیلیان بر این بنا شده است که ذات باری ، عقل کل را پدید آورد و مظهر عقل کل در این عالم ، ناطقان یا پیامبران اولوالعزم هستند. برابر عقاید اسماعیلی، از آغاز خلقت آدم تا زمان آنها، هفت ناطق صاحب شریعت یعنی هفت پیامبر دین آور آمده و رفته اند که هر کدام از آنان، دین و شریعتی را آورده و تشریح کرده است و دوره زمانی آنها هزار سال است. آنها پس از محمد(ص)، محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق را ناطق هفتم می دانستند. وی شریعت جدیدی نمی آورد، بلکه وظیفه او بیان حقایق مکتوم شریعت های قبلی است. این پیامبران اولوالعزم

دارای جانشینانی به نام وصی و یا اساس بوده اند که وظیفه شان ، آشکارسازی حقایق درونی و باطنی مستور در قرآن و شریعت برای کسانی بود که قابلیت دریافت آن را داشتند. این حقایق باطنی به رغم تغییرپذیری شریعت در همه ادوار ، ابدی و تغییر ناپذیر است. (مادلونگ، ۱۳۸۲، ۲۴۱)

اساس در اصطلاح آنها همان امام اول بلافصل هر پیامبر می باشد. هر پیامبر (ناطق) هفت امام دارد که امام آخری آنها در هر دوره شریعتی، به نام (امام قائم قیامت) و پایان دهنده آن دوره و یا به عبارت دیگر ناطق دوره بعد شناخته می شود که شریعت جدید می آورد. این الگو در آخرین دوره تاریخ تکرار می شود. در دوره حضرت محمد(ص) که ششمین دوره تاریخ یا ناطقان است (از نظر نزاریان، هفتمین دوره ، دوره قیامت اعلان شده از سوی حسن دوم در ایران است) امام علی(ع) اساس است و پس از او امامان حسن، حسین ، سجاد ، محمد باقر، جعفر صادق(ع) و اسماعیل ائمه این دور هستند. ناطق، ناسخ شریعت قدیم و وضع کننده شریعت جدیدی است و در واقع وظیفه او ابلاغ شریعت است و امام وظیفه تبیین شریعت را که وظیفه ای باطنی است، بر عهده دارند، زیرا در دین هم مانند بیرون ، ظاهری هست و باطنی و دسترسی به باطن ، کار هر کس نیست. اسماعیلیان نزاری نیز که دعوت خود را آغاز نمودند در آغاز همانند هم مسلکان مصری خود(فاطمیان) ، ظاهر شریعت را پایبند بودند، چنانکه شبانکاره ای در این باره آورده است «حسن صباح بنیاد این کار بر زهد و تقوا نهاد و قطعاً گرد مقامی نگشت و نماز کردی و روزه داشتی و زکات دادی و در دین عجیب راسخ بود چنان که به جهت خمر خوردن دو پسر خود را بکشت به حد شرعی که بزد» (شبانکاره ای، ۱۳۶۳، ۱۲۸) اما با ظهور حسن دوم که به تعبیر جوینی «بهر وقت رسوم شرعی و قواعد اسلامی را که از عهد حسن صباح التزام آن نمودی، مسخ و فسخ جایز می داشت». (جوینی ۱۳۷۸، ۲۵۵/۳) قیامت اعلام شد و گفت « اکنون قیامت فرارسید و امروز دیگر روز حساب است نه عمل و لذا اگر کسی در روز قیامت، حکم شریعت به کار دارد و بر عبارت و رسوم مواظبت نماید، نکال و قتل و رجم و تعذیب بر او، واجب تر باشد. (جوینی، همان، ۲۳۸).

اسماعیلیان معتقد بودند که دو ناطق در یک زمان به بعثت نمی رسند؛ زیرا وجود دو پیامبر هم سبب اضمحلال شریعت خواهد بود. (قبادیانی، بی تا، ۲۷۴) همچنین بر این مطلب تکیه می کردند که نبوت در نسل واحدی استقرار یافته است و این شرف به دیگران منتقل نمی شود و فقط همان نسل

مستحق نبوت و پیامبری است. (دفتری، ۱۳۸۱، ۱۰۸) در فرقه اسماعیلیه نظریات امامت که اساس اندیشه سیاسی آن را تشکیل می دهد، از اصول دین به شمار می رود و طبعاً در میان اصول فکری طرفداران فرقه، جایگاه اول را دارد.

تاکید فراوان آنها بر امامت و ارائه تفسیری باطنی از آن، منشا درگیری های مخالفان اصلی با آنها بوده است. آنها معتقد بودند که هیچگاه جهان نمی تواند خالی از وجود امام و حجت خدا باشد و گرنه زمین اهل خود را نابود خواهد کرد. طبق عقیده اسماعیلی، امام هر عصری باید از همه وجوه خلل و گناه و معصیت معصوم باشد تا در همه حال بتوان به او رجوع کرد و با اعتماد کامل در تأویل ظواهر، حل مشکلات و غوامض و تعبیر و تفسیر و رموز و اشارات قرآن و بیان شرایع و ارکان و احکام از او تعلیم یابند. (همدانی، ۱۳۸۷، ۱۳/۳).

اسماعیلیان امامت امامان خود را به دو دوره (ستر) و دوره (ظهور) تقسیم کرده اند. در این باره گفته اند پیش از حضرت محمد(ص) و شریعت اسلام، دوره ستر بود که حجت های خدا مستور بود و به روزگار حضرت علی (ع) که امام آن دوره بود، دوره ظهور آغاز شد و از عهد او تا اسماعیل بن جعفر ظاهر بودند و ابتدای دوره ستر دوباره از امامت محمد بن اسماعیل آغاز گشت و تا ظهور عبدالله المهدی ادامه یافت. این دوره ظهور، به عقیده اسماعیلیان نزاری تا پایان امامت و خلافت المستنصر بالله خلیفه هشتم فاطمی مصر ادامه داشت و پس از او دوباره دوره ستر پیش آمد و تا قیام حسن دوم علی ذکره السلام طول کشید. (فضائلی، همان، ۱۷۵).

آنچه مسلم است آن است که در اعتقاد اسماعیلیان، در پی هر وصی و یا اساس به ترتیب هفت امام آمده اند که اتما (تکمیل کنندگان) نامیده می شد و در هر دوره ای یا فقط دوره ششم، هفتمین امام در هر دوره (امام مستقر) ممکن است یک تا هفت امام مستودع نیز وجود داشته باشند. از نظر آنها، امامانی که از نسل فرزندان اسماعیل هستند جز امامان مستقر و امامانی که از فرزندان میمون قداح پدر عبدالله هستند، جز امامان مستودع قرار می گیرند. امامان در هر دوره به مثابه حافظان و نگهبانان حقیقی کتب مقدس و شریعت، در دفاع از جنبه ظاهر و باطن ایفای نقش می کنند. امام هفتم در هر دوره یا فقط در دوره ششم که به مرتبه ناطقی ارتقاء می یابد، شریعت ناطق پیشین را نسخ و دور جدیدی را آغاز می کند. هر چند در دوره هفتم (دوره آخر عالم) این ترکیب، تغییرات

و تحولاتی می پذیرد و امام هفتم در این دوره نقش های دیگر را نیز ایفا می کند. (دفتری، همان، ۱۱۶). با ظهور امام آخر، دوره پایانی جهان آغاز می شود و او شریعت اسلام را نسخ می کند ولی شریعت جدیدی نمی آورد و فقط حقایق باطنی نهفته در ورای همه شرایع قبلی را که تنها نخبگان تا حدی از آن اطلاع داشتند به طور کامل آشکار می سازد. (همان، ۱۲۰).

اما دیری نپایید که اسماعیلیان بعدی و آنان که با سمت داعی، حجت یا باب محمد بن اسماعیل به فعالیت در دعوت مشغول بودند، در همین آغاز دوره هفتم به سلسله بزرگتری از دوره ها قائل شدند. با دعوی آشکارای امامت از جانب عبیدالله مهدی و دیگر جانشینان او، ضرورت تجدیدنظر در عقیده اسماعیلیان نخستین درباره مقام محمد بن اسماعیل به عنوان قائم مقام و امام واپسین آشکار شد. بر اساس ادعای جدید، اسماعیلیان فاطمی، ضرورتاً به وجود بیش از یک سلسله هفت گانه از ائمه در دور حضرت محمد(ص) قائل شدند و انتظارات ویژه ظهور قائم را به زمان های دورتری در آینده فرا بردند. (واکر، ۱۳۷۷، ۱۱۴-۱۱۹) یک نتیجه این جرح و تعدیل در مبانی اعتقادی آن بود که امام هفتم، اهمیت معادی و مفهوم حیات بخش ظهور مسیحایی خود را که در مقبولیت نهضت اولیه اسماعلیه نقش قطعی داشت، از دست داد. (دفتری، ۱۳۸۶، ۱۶۲).

بدین ترتیب مهدویت محمد بن اسماعیل به جای آن که به نواده معینی از امام جعفر صادق (ع) باز گردد، یک معنای جمعی پیدا کرد و رهبران نهضت که تاکنون به عنوان حجت های امام مستور (محمد بن اسماعیل) به انجام وظیفه می پرداختند و مردم را به اطاعت از او دعوت می کردند، از مقام حجتی امام قائم منتظر به مرتبه امامت، تحول و ترقی می یافتند و بدین ترتیب به طور ضمنی، مهدویت محمد بن اسماعیل نفی شد. در یک جمع بندی از آنچه گفته شد، باید بگوییم که بحث امامت و قائم دوبار در اندیشه فاطمی دچار تغییر و تحول گردید که اولین مورد در زمان عبیدالله المهدی بنیانگذار خلافت فاطمیان رخ داد و بار دوم در اثر اصلاح دینی المعز چهارمین خلیفه فاطمی به وقوع پیوست.

عبیدالله المهدی با ادعای آشکار امامت اسماعیلیه برای خود و اسلاف خویش، مهدویت محمد بن اسماعیل را انکار کرده بود. تداوم بلانقطاع در امامت که به این ترتیب به وسیله عبیدالله المهدی مطرح شده بود، بعدها از طرف قاضی نعمان که صریحاً به وجود بیش از یک سلسله هفت گانه از

ائمه در دور شش تاریخ دینی، یعنی دور حضرت محمد(ص) قائل بود، مورد تایید قرار گرفت).
دفتری، همان، ۲۰۶)

معز با اصلاحات خود، تغییرات عمده ای را در نظریه اسماعیلیان فاطمی در باب امامت ایجاد کرد. امامت اسماعیل بن جعفر و پسرش محمد بن اسماعیل را به جای عبدالله بن جعفر، که «عبیدالله المهدی» در نامه خویش او را جد فاطمیان شمرده بود، تصدیق کرد و نسب خود را به آنان رسانید. وی همچنین، محمد بن اسماعیل را به عنوان هفتمین امام دور اسلام و «قائم» و ناطق دور واپسین شمرد، اما با تعبیری متفاوت از آنچه اسماعیلیان پیش از فاطمی معتقد بودند. چون قائم که محمد بن اسماعیل باشد در دوره ستر کاملاً ظاهر شده بود، وظایف وی را می بایست «خلفای» او یعنی؛ همان امامان اسماعیلی فاطمی، عهده دار شوند که از اعقاب او بودند. معز خلیفه فاطمی، همچنین بر آمیزش فلسفه نوافلاطونی به ویژه به صورت نوعی جهان شناسی نوافلاطونی اسماعیلی، با اندیشه اسماعیلی فاطمی صحه گذاشت. در نتیجه این کار، آثار نمایندگان قدیم این جهان شناسی نوافلاطونی اسماعیلی که از زمره اسماعیلیان قرمطی بودند، مورد مطالعه و بررسی داعیان و مولفان فاطمی قرار گرفت. (همان، ۲۰۸).

بازتاب این اصلاح دینی را در آثار قاضی نعمان و جعفر بن منصور الیمن، مهم ترین مراجع معتبر اسماعیلی آن زمان و در بعضی از نوشته های منسوب به خود معز می توان یافت. اندیشه های مشابهی نیز در نوشته های خود معز از جمله «المناجات» که اسماعیلیان شام به او نسبت داده اند و «ادعیه الایام السبعه» و نوشته های دیگر او یافت می شود. معز نیز از هفت دور ناطقان-پیغامبران سخن می گوید و از «قائم» اغلب به صورت «القائم بالحق الناطق بالصدق» یاد می کند و او را ناطق هفتم و امام هفتم دور محمد(ص) می شمارد. از محمد بن اسماعیل به اسم نام نمی برد، اما به اسماعیل بن جعفر به عنوان امام ششم دور ششم(دور محمد) اشاره می کند و در همان حال، «قائم» را امام هفتم و هشتمین جانشین علی بن ابیطالب(ع) به حساب می آورد. پس روشن است که مراد وی از قائم همان محمد بن اسماعیل است. قائم، بنابر نقل معز و قاضی نعمان، شریعت جدیدی اعلام نمی کند؛ بلکه معنای باطنی شرایع پیشین را آشکار می کند. معز همچنین از خلفایی که مطابق حق و حقیقت رفتار می کنند و نماینده قول و فعل «قائم» هستند، نام می برد. گذشته از این، وی

می افزاید که ورای امام وقت، که تاویل کننده معانی باطنی احکام شریعت است، قائم و صاحب الزمان وجود ندارد. به عبارت دیگر معز منکر رجعت جسمانی محمد بن اسماعیل به عنوان قائم است. زیرا فاطمیان به عنوان خلفای او وظایفش را عهده دار شده اند. تعالیم معز در واپسین آثار جعفر بن منصور الیمین نیز بازتاب پیدا کرده است. وی در کتاب «الشواهد و البیان» و نیز در «تاویل الزکاه» خود که در سال های آخر خلافت معز آنها را به پایان رسانده (آثارخطی که هنوز چاپ نشده است) از دوره های هفت گانه ناطقان بحث می کند و می گوید که دور هفتم دور «قائم» محمد بن اسماعیل و خلفای اوست. (همان، ۲۰۷).

۳-۲- امام و تاویل و تفسیر شریعت

از نظر اسماعیلیان، عقاید و اندیشه های انسان ها و معارف و احکام الهی و شریعت دارای دو مرتبه ظاهر و باطن است. ظاهر چیزی است که متعلق به روش عملی و علایق بین افراد است. باطن بدین معناست که آیات و اعتقادات دارای معانی باطنی است که کسی جز امام یا مقربان به او آگاه نیست. از جنبه باطنی، مذهب آنان بر دو پایه استوار است:

۱- تاویل قرآن و دین به نحوی که با هدف های کیش اسماعیلی سازگارند.

۲- معرفت حقایق که بر اساس طبقه بندی تعلیمات بر وفق قدرت تعلق و فهم تعلیم گیرندگان از مبتدیان تا واصلین و صاحبان کشف امکان پذیر می شود.

همچنین وجود امام به دلایل ذیل مورد نیاز مردم است:

۱- بعد از پیامبر در تبلیغ امانتی که بر عهده اوست امانت دار است.

۲- شریعت نبوی را از تحریف باز می دارد.

۳- رموز و معانی شریعت را تفسیر و توضیح می کند تا نزاعی میان بندگان نباشد.

۴- عدل خدا ایجاب می کند در دفع ظلم که رسالت پیامبر بوده جانشینی باشد.

۵- پس از پیامبر مشرکان را به اسلام دعوت کند

۶- صدقات را جمع آوری کند.

۷- احکام اجتماعی اسلام را اجرا کند. (فضائل، همان، ۱۶۹-۱۷۵).

۳-۳- معاد و قیامت از دیدگان اسماعیلیه

معاد از دیدگاه اسماعیلیه، روحانی محض است نه روحانی و جسمانی. معاد جسمانی در نوشته‌ها و گفته‌های داعیان به نام فاطمی با نکوهیدن این دیدگاه و این که لازمه اش نسبت دادن عجز به ذات اقدس الهی است، طرح شده است. همچنین در این ارتباط ذکر شده است که مردم باید در زندگی به کوشش علم و دانش از مرحله عقل جزئی معیشتی بر عقل نبوی شرعی و از عقل نبوی شرعی بر عقل قیامتی ارتقا کنند و در معاد تصور این است مراتب و درجات بهشتی در این عالم است نه در آن عالم. قیامت در این عالم وقتی است که تکلیف از مردم برداشته شود. در آن وقت مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- اهل ترتب

۲- اهل تضاد

معاد اهل تضاد اگر بکوشند و به راه حق در آیند، عالم ترتب باشند و معاد اهل ترتب اگر سعی کنند عالم وحدت باشد. اهل ترتب در اصطلاح اسماعیلیه همان اهل بهشت و اهل تضاد همان اهل دوزخ می‌باشند. معنای باطنی قیامت از راه تأویل در نظر عموم اسماعیلیان این است که در آخر دوره شریعت محمدی یعنی دین اسلام، قائم قیامت قیام کند و قیامت را برپا کند و بعد تکلیف از گردن بندگان و مسلمانان بردارد. (همان، ۱۹۳).

نتیجه گیری

در اعتقاد اسماعیلیان، مظهر عقل کل در این عالم، وجود ناطق است و ناطق، همان پیامبران اولوالعزم هستند که عدد ایشان، هفت است. هر ناطق وصی و جانشینی دارد که در حال حیات او، در شهر علم او بوده است. پس از هر ناطقی، هفت امام روی کار می‌آید. اسماعیلیه، عالم ممکنات را به دو عالم باطن (امر و غیب) و عالم ظاهر (خلق و شهادت) تقسیم کرده‌اند. عالم باطن یا امر مشتمل بر عقول و نفوس و ارواح است و نخستین موجود در این عالم «عقل اول» است و سپس عقول دیگر و نفوس قرار دارند. آنان امام را مظهر عالم باطن یا عالم امر می‌دانند و رتبه اش بر نبی- که مظهر نفس است- برتر است. از این رو معرفت به خداوند، جز توسط امام حاصل نمی‌شود. بنابراین، نسبت وجود امام با وجود خداوند، نسبت مظهر و ظهور و مجلی و تجلی است، یعنی وجود خداوند

در وجود امام متجلی می‌گردد. تجلی و ظهور، جز از جانب خداوند نیست و چون این تجلی و ظهور، مقتضای کمال و جمال ذاتی و صفاتی خداوند است، بنابراین امامت، وجوب من الله خواهد بود. امام، وظیفه خطیر هدایت جامعه را به راه راست بر عهده دارد. امام یا اساس، میراث بر ناطق است. همه امامان بعد از امام علی(ع) از ذریه علی(ع) و فاطمه(س) از طریق امام حسین(ع) استمرار پیدا می‌کند. در مذهب اسماعیلیان، نظریه امامت که اساس اندیشه سیاسی آنان را تشکیل می‌دهد، از اصول دین به شمار می‌رود و طبعاً در میان اصول فکری طرفداران فرقه، جایگاه اول را دارد. تاکید فراوان آنها بر امامت و ارائه تفسیری باطنی از آن، منشاء درگیری‌های مخالفان اصلی - اهل سنت حاکم - با آنها بوده است. آنها معتقد بودند که هیچگاه جهان نمی‌تواند خالی از وجود امام و حجت خدا باشد و گرنه زمین اهل خود را نابود خواهد کرد. طبق عقیده اسماعیلی، امام هر عصری باید از همه وجوه خلل و گناه و معصیت، معصوم باشد تا در همه حال، بتوان به او رجوع کرد و با اعتماد کامل، در تأویل ظواهر، حل مشکلات و غوامض و تعبیر و تفسیر و رموز و اشارات قرآن و بیان شرایع و ارکان و احکام، از او تعلیم یابند.

منابع و مآخذ

۱. بغدادی، عبدالقادر ابن طاهر(۱۳۲۸)، الفرق بین الفرق، بیروت، دار الافاق
۲. پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ(۱۳۵۴)، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران
۳. دفتری، فرهاد(۱۳۷۵)، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات فرزانه روز
۴. مجموعه مقالات اسماعیلیه(۱۳۸۱)، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب اسلامی
۵.(۱۳۹۳)، زندگی عقلانی در میان اسماعیلیان(مجموعه مقالات)، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، نشر فروزان
۶.(۱۳۸۶) تاریخ اندیشه های اسماعیلی در سده میانه، ترجمه فریدون بدره ای، نشر فرزانه

۷. شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۳)، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر
۸. شهرستانی، عبدالکریم (۱۹۶۹)، الملل و النحل، قاهره
۹. غزالی، ابوحامد (۱۹۷۰)، فضائح الباطنیه، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قاهره، دار القیومه للطباعه و النشر
۱۰. فضائی، یوسف (۱۳۷۴)، پژوهشی در تاریخ و عقاید اسماعلی و نهضت حسن صباح، تهران، انتشارات عطایی
۱۱. قبادیانی، ناصر خسرو (بی تا)، وجه دین، تهران، اساطیر
۱۲. کامل حسین، احمد (۱۹۵۹)، طائفة الاسماعیلیه، طبع قاهره
۱۳. کربن، هانری (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، کویر
۱۴. مادلونگ، ویلفرد (۱۳۸۶)، مکتب ها و فرقه های اسلامی در سده های میانه، ترجمه جواد قاسمی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی
۱۵. نجلام، ابو عزالدین (۱۳۷۲)، تحقیق جدید در تاریخ، مذهب و جامعه دروزیان، ترجمه احمد نهایی، مشهد بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس
۱۶. همدانی، رشید الدین (۱۳۸۷)، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن، تهران، میراث مکتوب
۱۷. واکر، پی ای (۱۳۷۷)، ابویعقوب سجستانی متفکر و داعی اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات فرزانه روز، ۱۳۷۷
۱۸. (۱۳۸۳)، پژوهشی در یکی از امپراتوری های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات فروزان روز